

جلوه‌های ادبیات پایداری در داستان کاوه و ضحاک شاهنامه

سیده الهه حسینی شعار^۱ و صدیقه رضایی^۲ و غلامرضا شهسواری^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۰۴

چکیده: ادبیات پایداری، به طور کلی به آثاری گفته می‌شود که مضمون اصلی آن‌ها مقاومت و پایداری است؛ خواه این مقاومت از نوع جنگ با دشمن خارجی باشد و خواه در مقابل یک اندیشه و ایدئولوژی. شاهنامه از برجسته‌ترین آثار این گونه از ادبیات به‌شمار می‌رود. داستان کاوه آهنگر، از جمله داستان‌های ادبیات پایداری شاهنامه است که اوضاع و شرایط زمانه شاعر در آن قابل مشاهده است. به نظر می‌رسد که شاعر با به تصویر کشیدن خفقان و استبداد جامعه در این داستان منظوم، به اعتراض و مبارزه با ظلم و ستم پرداخته و داستان کاوه آهنگر، فریاد دادخواهی مردم ایران‌زمین در همه دوران و بلکه فریاد همه ستمدیدگان در سراسر جهان است. هدف از پژوهش حاضر تحلیل و بررسی داستان کاوه آهنگر بر پایه مؤلفه‌های مقاومت و پایداری است. در این پژوهش کوشیده‌ایم تا فضای داستان را با حوادث و وقایع زمانه شاعر تطبیق دهیم و وابستگی اثر را با دوره تاریخی سراینده آن مشخص کنیم. این پژوهش به بررسی جلوه‌های مقاومت و ایستادگی کاوه آهنگر و همه مردم به رهبری فریدون پرداخته و نمادهای به کار رفته در داستان را تحلیل و بررسی کرده است.

واژگان اصلی: ادبیات پایداری، شاهنامه فردوسی، کاوه آهنگر، فریدون، ضحاک.

۱. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی (گرایش پایداری) دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۲. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی (گرایش پایداری) دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

۳. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. (نویسنده مسئول)

مقدمه

با توجه به مقاومت و پایداری پیوسته و مداوم مردم در برابر خودکامگی حکام داخلی یا خارجی، عده‌ای برای برانگیختن و تقویت روحیه مردم و عده‌ای دیگر برای ثبت و مکتوب سازی تاریخ و جلوگیری از تحریف آن، به نوشتن آثار و سرودن منظومه‌ها و کتاب‌هایی در این رابطه پرداخته‌اند. محتوای این آثار مقاومت و ایستادگی مردم در برابر ظلم و ستم داخلی یا تجاوز نیروهای بیگانه است که کم‌کم با عنوان «ادبیات پایداری» یا «ادبیات مقاومت» بخشی از ادبیات را به خود اختصاص داده است. عنوان ادبیات پایداری، معمولاً به آثاری گفته می‌شود که تحت تأثیر شرایطی چون اختناق، استبداد داخلی، نبود آزادی‌های فردی و اجتماعی و قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی با پایگاه‌های قدرت، غصب و تاراج سرزمین و سرمایه‌های ملی و فردی و... شکل می‌گیرد، بنابراین جانمایه این آثار با بیداد داخلی یا تجاوز بیرونی در همه حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و ایستادگی در برابر جریان‌های ضد آزادی است (سنگری، ۱۳۹۰: ۱۲). شاهنامه از نمونه‌های برجسته ادبیات پایداری کلاسیک ایران است. ابعاد مقاومتی و پایداری در این اثر به طور ملموس و عینی قابل مشاهده است. دوران سرایش شاهنامه، دورانی سراسر تعصب، خفقان و خواری بود و فردوسی که از تجاوز تورانیان آزرده خاطر بود، به وظیفه ملی و مذهبی خود عمل نمود (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۶: ۳۹). شاهنامه بیان روح ایرانی است و بیانگر مقاومت ایرانیان بر ضد اهریمنان و انیران است (مازولف، ۱۳۸۰: ۲۹).

می‌توان گفت، داستان کاوه آهنگر ابعاد مقاومتی و پایداری برجسته‌تری نسبت به دیگر بخش‌های شاهنامه دارد. این داستان حول محور ایستادگی و مقاومت مردمی، در برابر حاکمی ستمگر و خودکامه شکل گرفته است. بنابراین درونمایه آن، دادخواهی، ظلم‌ستیزی و مقاومت مردمی است. داستان کاوه آهنگر، نمایانگر اوضاع اجتماعی دوره زندگی شاعر است و شرایط و حوادث دوران زندگی فردوسی را به طور نمادین به تصویر می‌کشد. به نظر می‌رسد فضای داستان به کلی برگرفته از وقایع و اختناق حاکم بر دوره زندگی فردوسی و تحلیل آن می‌تواند کمک شایان توجهی به غنای ادبیات پایداری نماید. فردوسی با توجه به جو سنگین حاکم بر جامعه و اختناق و سرکوب شدید، سکوت نکرده و به مبارزه با ستمگری و مقاومت در برابر آن پرداخته است. در این داستان، شاعر با بهره‌گیری از نماد و تمثیل، استبداد و خفقان حاکم بر روزگار خود را به تصویر می‌کشد. به گونه‌ای که ضحاک - حاکم بیگانه و خودکامه - نمادی

از سلطان محمود غزنوی و دادخواهی، ظلم‌ستیزی، تشویق مردم به شورش و خیزش فرد آهنگری چون کاوه یادآور مخالفت‌های فردوسی با حاکم زمانه خود باشد.

۱- پیشینه پژوهش

گستره پژوهش‌های انجام شده بر روی شاهنامه فردوسی فراوان و بیرون از شمار است؛ اما این آثار بیشتر به ابعاد زیبایی‌شناختی و بررسی‌های ادبی شاهنامه پرداخته‌اند. همچنین در میان آثار پژوهشی شاهنامه می‌توان به پژوهش‌های فلسفی، تطبیقی و جامعه‌شناختی اشاره کرد. درباره داستان کاوه‌آهنگر می‌توان مقالات: نگاهی به عصر فردوسی و بررسی داستان فریدون و ضحاک در شاهنامه (شهیدی، ۱۳۸۸)، ساختار روایت در داستان ضحاک (فروزنده، ۱۳۹۱)، تحلیل اسطوره قهرمان در داستان ضحاک و فریدون بر اساس نظریه یونگ (امینی، ۱۳۸۱)، تقدیس درفش کاویان در شاهنامه (رضایی، ۱۳۹۰)، کاوه، آهنگری فرودست یا خدایی فرود آمده (موسوی، ۱۳۸۸)، نگاهی به داستان ضحاک ماردوش در شاهنامه فردوسی (طبسی و طاووسی، ۱۳۸۵) و همچنین کتاب ضحاک ماردوش (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۶) اشاره کرد. داستان کاوه‌آهنگر از جمله داستان‌های شاهنامه است که در آن ایستادگی همه‌جانبه و گسترده همه اقشار مردم دیده می‌شود. بنابراین در این پژوهش تلاش شده تا به ابعاد گوناگونی از ادبیات پایداری داستان توجه و بر پایه مؤلفه‌های پایداری تحلیل شود. لذا مقاله با روش تحلیل متن، به جلوه‌های پایداری و مقاومت مردم و قهرمانان داستان در برابر حاکم ستمگر استخراج و تجزیه و تحلیل شده است.

خلاصه داستان کاوه‌آهنگر

به روایت فردوسی، در دوران جمشید در دشت سواران نیزه‌گذار نیک‌مردی به نام «مرداس» پسری زشت سیرت و ناپاک و سبکسار اما جنگنده و چابک به نام «آژی‌دهاک» (ضحاک) داشت. «ضحاک» به فریب اهریمن، پدر خویش «مرداس» را کشت و برجای او نشست. آن‌گاه اهریمن به گونه مردی نیک‌سیرت و خوشروی بر او پدیدار شد و بر بوسه‌های او از شانه‌های «آژی‌دهاک» دو مار برآمد. بار دیگر همو به سان پزشکی بر او پدیدار شد و گفت چاره آن دو مار، تنها سیر کردن آن‌ها با مغز جوانان است تا این خورش اندک اندک در وجود آن‌ها کارگر افتد و سپس در لباس خوالیگری (آشپزی) به عملی کردن اندیشه‌های پلید

خویش - کشتن روزانه دو جوان و خوراندن مغز آن‌ها به ماران دوش ضحاک - پرداخت. از سوی دیگر، در ایران به دنبال خودرایی و کژاندیشی جمشید، مردم از او روی گردان شده و خواهان پادشاهی «آژی‌دهاک» شدند. او نیز، با یارانی از تازیان به ایران آمد و به کمک ایرانیان بیگانه‌پرست قدرت را به دست گرفت. «جمشید» چندی پنهانی زیست، اما کارگزاران «ضحاک» او را یافتند و با ارّه به دو نیم کردند. با فرمانروایی «ضحاک» تاریکی و ستم جامعه را فراگرفت. کاوه، سالخورده آهنگری که دو پسرش قربانی ماران دوش «ضحاک» شده بودند و فرزند سومش نیز توسط کارگزاران او دستگیر شده بود، به دربار «ضحاک» آمد و خروشید و داد خواست. «ضحاک» پسر او را آزاد کرد. «کاوه» از دربار ضحاک بیرون رفت و مردم را بر وی شوراند. مردم که از ستم ضحاک به ستوه آمده بودند، گرد او آمدند. «کاوه» که به دنبال حکومت نبود، «فریدون» را سالار سپاه کرد. سپاه «فریدون» با «ضحاک» و سپاهیان او جنگیدند، «فریدون» پیروز شد و «ضحاک» را در اروندکوه زندانی کرد.

۲- تحلیل داستان کاوه آهنگر و ضحاک ماردوش بر پایه مؤلفه‌های پایداری

۲-۱- معرفی ستمگر و به تصویر کشیدن فساد جامعه و رنج و سختی مردم

ضحاک هزار سال بر تخت شاهی نشست. آیین فرزندگان در دوران پادشاهی او برافتاد. جان دیوان از فرمانروایی او شادان شد. هنر خوار و جادویی گرامی گشت (دبیرسیاقی، ۱۳۸۱: ۲۷). در دوران حکومت آژی‌دهاک راستی و درستی و رادی و بزرگواری نابود شد و پستی و تبه‌کاری کشور گیر گشت. دست ستمگران و پلیدان بر مردمان دراز گردید و هیچ کس از بیم کشته شدن جرأت نداشت غم دل، جز به راز و در مکانی خلوت با نزدیک‌ترین کسان خود بگوید. اختیار جان و شرف بزرگان و دانایان به دست شماری دزد و نابکار و فرزندان آن‌ها که در لباس یاران آژی‌دهاک خون‌آشام درآمدند، افتاده بود. خادمان آژی‌دهاک دوشیزگان و زنان پاکدامن ایرانی را می‌آلودند و جوانان پرمغز ایرانی را یا از کشور فراری می‌دادند و یا گرفتارشان می‌کردند و مغزشان را خوراک ماران اهریمنی آژی‌دهاک می‌کردند. مردم از بیم کشته شدن خاموش مانده و همه سر در گریبان اندوه و درد فرو برده و هیچ کس را یارای دادخواهی نبود. حکومت ضحاک حکومت اوپاشان و نامردان و دیو صفتان بود (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۵: ۱۴۷). از جمله ستمگری‌های ضحاک می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۲-۱-۱- کشتن مرداس برای دستیابی به حکومت

ضحاک (آژی دهاک) از اهالی سوریه بود. او به کمک اهریمن پدرش، مرداس را که انسانی نیک بود، کشت و بر جای او نشست:

بی‌آورد وارونه ابلیس بند	یکی ژرف چاهی به ره بر بکند
پس ابلیس وارونه آن ژرف چاه	به خاک اندر آگند و بسپرد راه
سر تازیان مهتر نامجوی	شب آمد سوی باغ بنهاد روی
به چاه اندر افتاد و بشکست پست	شد آن نیک دل مرد یزدان پرست
چنان بدگهر شوخ فرزند اوی	نجست از ره شرم، پیوند اوی
به خون پدر گشت همداستان	ز داننا شنیدستم این داستان
سبک مایه ضحاک بیدادگر	بدین چاره بگرفت گاه پدر
به سر برنهاد افسر تازیان	بریشان بخشید سود و زیان

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۴۸).

۲-۱-۲- لشکرکشی به ایران و کشتن جمشید

در هنگامه به تخت نشستن ضحاک، مردم ایران با خودخواهی جمشید روبه‌رو شده و از ضحاک درخواست یاری کردند. پس همگان روی به راه نهادند تا به دژ هوختنگ (بیت المقدس) که پایتخت ضحاک بود برسند (دبیرسیاقی، ۱۳۸۱: ۲۹). سرانجام ضحاک به ایران تاخت و حکومت را به دست گرفت. کارگزاران او جمشید را که به چین گریخته بود در بند کرده و سنگ‌دلانه کشتند. بنابراین ضحاک و سپاهیان با پایه‌ریزی ظلم و ستم، کم‌کم استبداد و خفقان را در جامعه حاکم کردند.

ز ایران و از تازیان لشکری	گزین کرد گردان هر کشوری
سوی تخت جمشید بنهاد روی	چو انگشتی کرد گیتی بر اوی
چو جمشید را بخت شد کندرو	به تنگ اندر آمد سپهدار نو
برفت و بدو داد تخت و کلاه	بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه
چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ	یکایک ندادش سخن را درنگ
به آرمش سراسر به دو نیم کرد	جهان را از او پاک پر بیم کرد

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۵۱-۵۲)

۲-۱-۳- اسارت و به بردگی بردن زنان و دختران

از دیگر اقدامات بی‌رحمانهٔ ضحاک به بردگی بردن زنان و دختران خوبروی بود. در هر جایی دختر یا زنی زیبا وجود داشت، کارگزاران ضحاک به شبستان او می‌بردند. بردگی «شهرناز» و «ارنواز»، خواهران جمشید و واداشتن آن‌ها به دین و آیین اهریمنی نمونه‌ای از آن‌هاست.

به ایوان ضحاک بردندشان	بدان آژدها فاش سپردندشان
بپروردشان از ره جادویی	بیاموختشان کژی و بدخویی
دو پاکیزه از خانه جمشید	برون آوردند لرزان چو بید
که جمشید را هر دو خواهر بُدند	سر بانوان را چو افسر بُدند
ز پوشیده رویان یکی شهرناز	دگر پاکدامن به نام ارنواز

(همان: ۵۵)

۲-۱-۴- کشتن جوانان و مردم بی‌گناه

ضحاک حاکمی خودکامه و ستمگر بود و اشخاص را به بهانه‌های گوناگون از جمله نشست و برخاست با مخالفان می‌کشت، دشمن هنر و هنرمندان بود و با تُنبُل و جادویی پیوند داشت و پایند هیچ آیین و کیشی نبود (وزیری، ۱۳۶۹: ۱۵). جبار خودپسند مردم‌کش، سرهای آزادهٔ به تعظیم خم نگشته را کانون فتنه می‌پندارد و بر تن باقی نمی‌گذارد. مردم خردمند و دانا را مزاحم قدرت مطلقهٔ خود می‌داند و اگر به چوبهٔ دار و نطع اعدامشان نشانند، به سیه چال فراموشی‌شان می‌افکند (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۶: ۸۲). کارگزاران ضحاک روزانه دو جوان را دربند کرده و مغز سر آنان را خوراک ماران دوش او می‌کردند:

چنان بد که هر شب دو مرد جوان	چه کهنتر، چه از تخمه پهلوان
خورشگر ببردی به ایوان اوی	همی ساختی راه درمان اوی
بکشتی و مغزشش بپرداختی	مرآن آژدها را خورش ساختی

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۵۶-۵۵)

ستم ضحاک و کارگزارانش به اندازه‌ای بود که مردم پیوسته رو به فرار بودند. ضحاک برای رهایی از مرگ، کودکان بی‌شماری را که فریدون نام داشتند^۱، کشت. همچنین او کوشید برای از بین بردن شدن افسون، به کشتار مردم بی‌گناه پردازد؛ زیرا خوابگزاران باور داشتند جاری کردن دریای خون، افسون مرگ ضحاک را از بین می‌برد. گویا قربانیان روزانه، هوس خونریزی را تسکین نداده‌اند که به بهانه‌ای فرمان کشتار می‌دهد و داغ مخالف بر پیشانی بلند هر آزادهٔ نفور از استبداد و ستمی می‌نهد و طعمه‌ای تازه به دم شمشیرِ دژخیمان می‌سپارد (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۶: ۸۹).

۲-۲- دادخواهی، ظلم‌ستیزی و دعوت به مقاومت و ایستادگی

همواره شدت یافتن خفقان و استبداد در جامعه موجب پایداری و مقاومت مردم جامعه می‌شود و ستم‌دیدگان را به شورش وامی‌دارد.

۲-۲-۱- خیزش کاوهٔ آهنگر

بنیاد حکومت ضحاک بر فریب مردم نهاده شده است. در قلمرو چنین حکومتی شجاعت و بی‌پرده‌گویی، خوار است و دورویی و ریا نقد رایج بازار؛ مردم فریب خوردهٔ خود باخته، دلیران حق پرست از جان گذشته را دیوانه می‌خوانند و شیادان فریب‌گر سودجو را عاقل مال اندیش. حکومت وحشت با خونریزی‌های بی‌دریغ و پروایش مردم را می‌ترساند و دروغ و ریا فرزندان خلف ترس و وحشتند. در جامعهٔ وحشت زدهٔ خودباخته بیم جان فریاد اعتراض در حلقوم مردم می‌شکند و دست هم‌تشان را می‌بندد. کشور تبدیل به گورستان خاموشان می‌شود (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۶: ۸۱). کاوهٔ آهنگر در چنین شرایطی به تنهایی به اعتراض و دادخواهی برخاست. اعتراض و مخالفت کاوه را می‌توان در سه مرحله بررسی کرد.

۲-۲-۱-۱- اعتراض به ستم ضحاک

فساد جامعه را پر کرده و ستم بیداد می‌کرد. در چنین شرایطی فرزند سوم کاوه که آهنگر میانسالی بود، توسط مأموران ضحاک در بند شد. پیشتر دو فرزند بزرگتر کاوه قربانی خودکامگی ضحاک شده و مغز سرشان خوراک ماران دوش او شده بود. کاوه برای دادخواهی به دربار ضحاک رفت و از او خواست پسرش را آزاد کند. ضحاک هراسان از خشم و کینهٔ

^۱ - قابل مقایسه است با داستان موسی و فرعون.

شعله‌ور در چشمان کاوه، پسرش را آزاد کرد.

خروشید و زد دست بر سر ز شاه	که شاه‌ها منم کاوه دادخواه
یکی بی زبان مرد آهنگرم	ز شاه آتش آید همی بر سرم
اگر هفت کشور به شاهی تُراست	چرا رنج و سختی همه بهر ماست
که مارانت را مغز فرزند من	همی داد باید ز هر انجمن

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۷-۶۸).

۲-۱-۲- پاره کردن محضر دادگری ضحاک و نکوهش درباریان

ضحاک در مقابل آزاد کردن فرزند کاوه از او می‌خواهد محضری را که مبنی بر بی‌گناهی و دادگری اوست امضا کند. اکنون نوبت آزمون کاوه رسیده است و تجلی دیگری از روح ایرانی. روحی مقاوم و حق پرست و بی‌پروا. کاوه به ضحاک بدهکار است، تازی خونخوار فرزندش را از کشتن معاف کرده و این بخششی اندک نیست (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۶: ۱۱۸). کاوه محضر را امضا نمی‌کند، آن را پاره کرده و بزرگان و اطرافیان ضحاک را که مُهر تایید بر دادگری ضحاک زده بودند، مورد سرزنش قرار می‌دهد.

خروشید کای پایمردان دیو	بریده دل از ترس کیهان خدیو
همه سوی دوزخ نهادید روی	سپردید دل‌ها به گفتار اوی
نباشم بدین محضر اندر، گُوا	نه هرگز بر اندیشم از پادشا
خروشید و برجست لرزان زجای	بدرید و بسپرد محضر به پای

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۸)

۲-۱-۳- دعوت مردم به شورش و راهنمایی آنان به سوی فریدون

کاوه خروشان و فریاد کنان، فرزند باز یافته را جلو انداخته، از دربار ضحاک بیرون می‌رود، بی‌آنکه کسی از جان‌نثاران و پاسداران تازی ستمکاره، جرأت جلوگیری داشته باشند (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۶: ۱۲۰). سپس به بازار رفته و مردم را به شورش در برابر ضحاک فرامی‌خواند:

خروشان همی رفت نیزه به دست	که ای نامداران یزدان پرست
کسی کسوی هوای فریدون کند	سر از بند ضحاک بیرون کند
بپوید، کین مهتر آهرمن است	جهان آفرین را به دل دشمن است

همی رفت پیش اندرون مرد گُرد
بدانست خود کافریدون کجاست
بیامد به در گاه سالار نو
از آن چرم کاهنگران پشت پای
همان کاوه آن بر سر نیزه کُرد
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۹)

کاوه بنیانگذار شورش بر علیه ضحاک است. بنابراین نقش اصلی خیزش بر عهده او است. کاوه آهنگر را باید نخستین فرد انقلابی در ایران دانست. او انقلابی را موجب شد که دو هدف مقدس داشت: یکی جهانی و دیگر ملی. هدف اول برانداختن بنیاد ستم بود در جهان آن روز و هدف دوم اعاده حاکمیت ملی، کاوه چون خود پیر بود رهبری انقلاب را به فریدون جوان سپرد تا او را به هدف هایش برساند (وزیری، ۱۳۶۹: ۳۱).

۲-۲-۲- نقش رهبری فریدون

فریدون از نژاد طهمورث دیوبند بود. پدر او آبتین و مادرش فرانک نام داشت. در شاهنامه تولد فریدون در حدود چهل سال مانده از روزگار ضحاک و در اوج ستمگری های بی رحمانه او روی می دهد. گویی فریدون با رسالتی اهورایی و همانند بسیاری از پیغمبران و نیاکان که جریان ولادت و زندگی آنان از راهی پر صعوبت و خوف انگیز می گذرد ولی اراده یزدانی همیشه آنان را نگه می دارد (رستگار فسائی، ۱۳۶۹: ۳۲۹). اقدامات فریدون در راه پیروزی و شورش مردمی در برابر ضحاک شامل موارد زیر می شود:

۲-۲-۲-۱- جنگ با ضحاک و سپاهیان او

فریدون برای ریشه کن کردن ظلم و ستم و به خون خواهی مرگ پدر و دیگر قربانیان، به کاوه پیوست و جنبش مردمی را رهبری کرد. در اوستا نیز کشتن اژدهای سه کله به ثرته تئونه نسبت داده می شود که همان فریدون است که آژی دهاک یا ضحاک را می کشد (وزیری، ۱۳۸۷: ۳۳۱).

فریدون به خورشید بر برد سر
به پیلان گردون کُش و گاو میش
کمر تنگ بستش به کین پدر
سپه را همی توشه بردند پیش
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۷۱).

فریدون دشمن پستی و پلشتی است چون بر ضحاک جادو چیره می‌شود، یاران و مرتبه داران دیو پرست اهریمن سرشت او را به خواری و تباهی می‌کشد (البرز، ۱۳۶۹: ۲۱۶).

همه نامور نرّه دیوان بُدند	وُزان جادوان کاندِر ایوان بُدند
نشست از بر گاه جادو پرست	سرانشان به گرز گران کرد پست
به پیروزی و رای بگرفت جای	نهاد از بر تخت ضحاک پای

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۷۵).

۲-۲-۲- آزاد کردن شهرناز و ارنواز

اولین کار فریدون بعد از گرفتن دربار ضحاک، آزاد کردن شهرناز و ارنواز از شبستان ضحاک و پاکیزه کردن آن‌ها از آلودگی‌ها و راهنمایی آن‌ها به دین و آیین بهی است:

بتان سیه موی خورشید روی	برون آورید از شبستان اوی
روانشان پس از تیرگی‌ها بشست	بفرمود شستن سرانشان نُخُست
از آلودگی سر پپالودشان	ره داور پـاک بنمودشان
چُون آسیمه برسان مستان بُدند	که پرورده بت پرستان بُدند

(همان: ۷۵-۷۶).

۲-۲-۲- مقاومت در برابر نفس خود و عدم انتقام گیری شخصی

فریدون در هنگامه رهبری و به دست گرفتن اداره دربار ضحاک به ستم و زشتی متوسل نمی‌شود و همواره دادگری می‌کند. او با هدف براندازی ظلم و ستم و دادگستری، رهبری شورش را بر دوش می‌گیرد، بنابراین در برابر مخالفت نگهبان رود و ممانعت او از به کارگیری قایق‌ها و کشتی‌ها برای عبور از رود به زور متوسل نمی‌شود و با اسب از آب می‌گذرد:

از آن ژرف دریا نیامدش باک	فریدون چو بشنید، شد خشمناک
بر آن باره شیردل بر نشست	به تندی میان گیانی بیست
به آب اندر افگند گلرنگ را	سرش تیز شد کینه و جنگ را

(همان: ۷۴).

فریدون مردی نژاده است. فره ایزدی گسسته جمشید به او رسیده است. او در مقابل نفس و تمایلات درونی خود مقاومت کرده و گوش به پیغام سروش می‌سپارد و به کینه

خواهی روی نمی آورد:

سوی شیرخوان برد بیداربخت	بران گونه ضحاک را بسته سخت
همی خواست کردن سرش را نگون	همی راند او را به کوه اندرون
به چربی یکی راز گفتش به گوش	همانگه پیامد خجسته سروش
ببر همچنین تازیان بی گروه	که این بسته را تا دماوندکوه

(همان: ۸۴).

به کوه دماوند کردش به بند	بیاورد ضحاک را چون نوند
به جایی که مغزش نبود، اندران	بیاورد مسمارهای گران
بدان تا بماند به سختی دراز	فرو برد و بستش بدان کوه باز
و زو خون دل بر زمین ریخته	بیستش بران گونه آویخته

(همان: ۸۴-۸۵).

۲-۲-۳- نقش مقاومتی مردم

بی تردید سرمایه اولیه انقلابها و خیزشهای ملی مردم هستند. بنابراین هیچ انقلابی بدون حضور گسترده مردم شکل نمی گیرد. مردم در شورش در برابر ضحاک نقش بنیادین و تعیین کننده ای دارند. با توجه به خشم همه اقشار جامعه از ظلم و ستم بسیار ضحاک، اعتراض و مخالفت کاوه همچون جرقه ای آتش خشم مردم را شعله ور ساخت. هرچند در این جنبش، نقش کاوه و فریدون اهمیت بیشتری دارد. با وجود این حضور مردم نیز برجسته و با اهمیت است. می توان گفت این دو شخصیت و سیل خروشان مردم مکمل هم هستند و نبود هریک از این عناصر سه گانه به شکست قیام می انجامید:

بر او انجمن گشت بازارگاه	چو کاوه برون شد ز درگاه شاه
سپاهی بر او انجمن شد نه خُرد	همی رفت پیش اندرون مرد گُرد

(همان: ۶۹).

مردم از وضعی نامطلوبی که در جامعه حاکم شده، خشمگین و ناراضی بودند و برای تغییر شرایط جامعه می کوشیدند؛ بنابراین برای دستیابی فریدون به قدرت و پیروزی او بر ضحاک تلاش می کردند. هنگامی که فریدون به پیکار ضحاک رفت، بیشتر مردم به او پیوستند و هرکس را که یارای مبارزه و جنگیدن بود، سلاح به دست گرفت و با ضحاک و سپاهانش

مبارزه کرد.

همه بام و در مردم شهر بود	کسی که ش ز جنگ آوری بهر بود
ز دیوارها خشت و از بام سنگ	به کوی اندرون تیغ و تیر خدنگ
به شهر اندرون هرکه برنا بدند	چه پیران که در جنگ دانا بدند
سوی لشکر آفریدون شدند	ز نزدیک ضحاک بیرون شدند

(همان: ۸۱).

این داستان، تمثیلی برای واقعیت‌های تاریخی است. بدیهی است هرگاه حکومت در اداره مملکت از پشتیبانی مردم برخوردار نباشد، با مشکلات بسیار جدی و حل‌نشده داخلی و خارجی روبه‌رو می‌شود و در نهایت، تلاشی شدن نظام از طریق شورش و تکرار آن داستان همیشگی است (رضاقلی، ۱۳۷۰: ۱۸۹). نمونه‌های زیر از داستان کاوه‌آهنگر به نقش مقاومتی کسانی می‌پردازد که نماینده مردم جامعه هستند.

۲-۳-۱- پایداری فرانک

در پیروزی این خیزش مردمی، فرانک (نماد نیمی از جامعه، یعنی زنان) جایگاهی ویژه دارد. وی افزون بر نقش مادری مهربان و دلسوز، دارای نقشی ظلم‌ستیز و دادخواه است. او با آگاهی از نقش سرنوشت‌ساز فریدون و آینده کشور به محافظت از وی می‌پردازد. او که می‌دانست فریدون رهبر و نماد دادخواهی و ظلم‌ستیزی خواهد شد، با به خطر انداختن جان خود برای نجات فرزندش تلاش کرد و کوشید افزون بر نقش مادری، در جایگاه فردی انقلابی شرایط لازم را برای یک قیام گسترده فراهم کند و جان رهبر آن را نجات دهد.

به پیش نگهبان آن مرغزار	خروشید و بارید خون بر کنار
بدو گفت کین کودک شیرخوار	ز من روزگاری به زنه‌ار دار
پدروارش از مادر اندر پذیر	و زین گاو نغزش بپرور به شیر
و گر پاره خواهی، روانم تو راست	گروگان کنم جان، بدان کت هواست

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۳).

همچنین هنگامی که کارگزاران ضحاک گاو برمایه را -که فریدون را پرورش داده بود- می‌کشند، فرانک به سرعت فرزندش را نجات داده و او را به معبدی در هندوستان می‌برد:

بیاورد فرزند را چون نوند	چو غم ژیان سوی کوه بلند
--------------------------	-------------------------

یکی مرد دینی بران کوه بود
فرانک بدو گفت کای پاکدین
بدان کین گرانمایه فرزند من
تو را بود باید نگهبان او
که از کار گیتی بی اندوه بود
منم سوگواری از ایران زمین
همی بود خواهد سرانجمن
پدروار لزرزنده بر جان او
(همان: ۶۴).

۲-۲-۲- نقش مقاومتی شهرناز و ارنواز

شهرناز و ارنواز، خواهران جمشید در شاهنامه نماد زنان سرزمین‌های ایرانی یا انیرانی هستند (وزیری، ۱۳۸۷: ۲۲۰). در ادبیات کهن و فرهنگ دیرینه زن و زمین پیوندی ناگسستنی دارند. همان سپندارمذگان که روز بزرگ داشت ایزد زمین است و چون زن و زمین هر دو بارور و پرورش دهنده هستند؛ از این روی این روز را روز باستانی بانوان نامیده‌اند (شاهنامه پژوهی، ۱۳۹۰: ۱۶۵). شهرناز و ارنواز، هزار سال با فرهنگ آژی‌دهاک زندگی کردند و پس از به قدرت رسیدن فریدون از دین و آیین اهریمنی رهایی پیدا کردند.

بدو گفت: شاه آفریدون تویی؟
کجا هوش ضحاک بر دست توست
ز تخم گیان ما دو پوشیده پاک
همی او جفت‌مان خواند و جفت مار
که ویران کنی تنبل و جادویی؟
گشایش جهان را کمر بست توست
شده رام با او ز بیم هلاک
چگونه توان بودن ای شهریار
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۷۷).

ارنواز و شهرناز که از استبداد و خفقان حاکم بر جامعه ناراضی بودند، با فریدون همکاری کرده و رازهای پنهان و افسون ضحاک را بر او آشکار کردند:

برو خوبرویان گشادند راز
بگفتند کو سوی هندوستان
مگر کاردها را سرآید به گاز
بشد تا کند هند جادوستان
بیرد سر بی گناهان هزار
هراسان شده‌ست از بد روزگار
(همان: ۷۷).

بدین گونه با توجه به آشکارکردن راز و رمز ضحاک و همکاری با فریدون، ارنواز می‌تواند نماینده و نماد رایزن ایرانی در دربار شاه تازی باشد (شاهنامه پژوهی، ۱۳۹۰: ۱۶۷).

سخن‌ها چو بشنید زو ارنواز
گشاده شدش بر دل پاک راز

۲-۳-۳- نقش ارمایل و گرمایل

ارمایل و گرمایل که از ظلم و ستم ضحاک به ستوه آمده بودند، تدبیری می‌اندیشند و خوالیگری ضحاک را می‌پذیرند. از آن دو تن [جوان که باید برای ماران ضحاک قربان می‌شدند] یکی را می‌کشند و یکی را به جان زینهار می‌دهند و به جای مغز او، مغز گوسفندی را به مارها می‌خورانند. بدین سان هر ماه سی جوان از مرگ رهایی می‌یابند (مدنی، ۱۳۵۰: ۱۱). آنان برای نجات جان جوانانی که قربانی خودکامگی ضحاک و خوراک ماران دوش وی می‌شدند، جان خود را به خطر انداخته و جامعه را از نسل‌کشی نجات می‌دهند:

دو پاکیزه از کشور پادشا	دو مرد گران مایه‌ی پارسا
یکی نامش ارمایل پاکدین	دگر نام گرمایل پیش بین
و زان پس یکی چاره‌یی ساختن	ز هرگونه اندیشه انداختن
مگرزین دو تن را که ریزندخون	یکی را توان آوردن برون
برفتند و خوالیگری ساختند	خورش خود بی اندازه بشناختند
برون کرد مغز سر گوسفند	بیمیخت با مغز آن ارجمند
یکی را به جان داد زنه‌ار و گفت	نگر تا بداری سر اندر نهفت
ازین گونه هر ماهیان سی جوان	از ایشان همی یافتندی روان

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۵۶-۵۷).

۲-۳-۴- نقش مقاومتی موبد

موبدی که سرپرستی فریدون را پذیرفت و جان او را نجات داد، نقش مهمی در پیروزی وی داشت. او جان خود را به خطر انداخت تا جان رهبر قیام را نجات دهد:

یکی گاو برمایه خواهد بُدن	جهانجوی را دایه خواهد بُدن
سه سالش پدروار از آن گاو شیر	همی داد هشیار زنه‌ارگیر

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۸۸).

۲-۳- وابستگی به یک دوره تاریخی

روزگار فردوسی زندگی سخت و دشوار ملّتی صبور است. در این دوره، سلطه سیاسی حاکم بغداد از سوی و جنگ‌های پی‌درپی و لشگرکشی‌های مداوم سلطان محمود غزنوی به هند از دیگر سو، شرایط زندگی را سخت و دشوار می‌نمود. پیامدهای ناشی از جنگ‌های

پی‌درپی دوران حکومت سلطان محمود، فساد، ناامنی، هرج و مرج، فقر و تنگ‌دستی را برای مردم بی‌گناه به ارمغان آورده و زندگی را دشوار کرده بود. محمود بعد از تصرف «ری» فجایع بی‌شماری در آن سرزمین آفرید؛ از جمله چون خود او در مذهب تسنن تعصب شدیدی داشت و آل‌بویه شیعه مذهب بودند، دستور داد تا عده‌ی زیادی از علمای شیعه را که در ری می‌زیستند به دار آویختند و نیز به دستور او کتابخانه‌ی بزرگ ری را که شامل کتب و آثار بسیاری از علمای شیعه بود به این بهانه که کتب ضاله هستند سوزاندند (قدیانی، ۱۳۸۴: ۳۱). بنابراین فردوسی به مخالفت و اعتراض با شرایط موجود و ظلم و ستم و خودکامگی پرداخت و نتیجه‌ی مخالفت و اعتراض او در شاهنامه و به‌ویژه داستان کاوه‌آهنگر نمود پیدا کرد. در کل نیت واقعی او داستان‌سرایی نبود. ریشه‌کارش را باید در امکان تطبیق افسانه‌ها با اوضاع و احوال دوران شاعر دانست. او در آیین‌های داستان‌های باستان زندگی دوران خویش را می‌دید به همین سبب بود که هنگام سرپیچی از فرمان‌های شاهان بیدادگر زبانش اوج می‌گرفت. چون شمشیر می‌برید و چون اخگر می‌سوزانید (سلیم، ۱۳۸۳: ۱۶۰).

شرایط زندگی مردم روزگار فردوسی را می‌توان در بیشتر بیت‌های داستان کاوه‌آهنگر و ضحاک ماردوش مشاهده کرد. درونمایه‌ی داستان کاوه‌آهنگر فساد و تباهی ناشی از حاکمیت فردی بیگانه و ستمگر و ظلم‌ستیزی و دادخواهی مردم جامعه است. به طور کلی فضای داستان مملو از ناامنی، استبداد، خفقان، ظلم و ستم و فقر و تنگدستی است. بنابراین می‌توان ضحاک، حاکم خودکامه‌ی داستان کاوه را با سلطان محمود غزنوی حاکم جنگ‌طلب و زران‌دوز زمانه‌ی فردوسی برابر دانست. بدینسان کاوه‌آهنگر و خیزشش، تمثیلی از ظلم‌ستیزی فردوسی است که در برابر ستم حاکم بر جامعه و شرایط سخت موجود در آن پرداخته است. فردوسی در دورانی می‌زیست که هزاران انسان بی‌گناه قربانی جنگ‌طلبی‌ها و خودکامگی‌های حاکم ستمگر جامعه می‌شد. در جامعه‌ای که حقوق مردان شناخته شده نبود و حقوق زنان نیز به طریق اولی پایمال می‌شد. در تاریخ ایران مسائل حرمسرا و ربودن زنان و سپردن به ستمگران همواره امری عادی بود. بنابراین با گرفتار شدن جامعه، در جنگ و درگیری، سرنوشت زنان جامعه کاملاً مشخص است. با هر تازش و پیروزی، زنان و کودکان به دست لشکریان و ستمکاران گرفتار می‌شدند و افزون بر سوءاستفاده‌های بسیار به بردگی برده می‌شدند. در داستان کاوه، شهرناز و ارنواز نمایانگر زنان دوره‌ی فردوسی هستند و شرایط ناگوار زنان آن

دوره را به خوبی به تصویر می‌کشند. اسارت آن‌ها در شبستان دربار ضحاک سرنوشت قطعی و ناگزیر زنان بی‌گناه درگیر در آتش جنگ‌ها و آزمندی سلطان محمود است. به طور کلی درونمایه داستان کاوه‌آهنگر و ضحاک ماردوش بازگوینده شرایط ناگوار و استبداد و خفقان حاکم در جامعه شاعر است که خود و مردم آن دوره گرفتار آن بودند. به نوعی این داستان، الهام گرفته از زندگی ناگوار و دشوار مردم درگیر جنگ‌های پیاپی زمانه شاعر است.

۲-۴- بهره‌گیری از نمادهای ملی و دینی در حوزه اسطوره‌سازی

اسطوره به داستانی گفته می‌شود که پیش از تاریخ یا در سپیده دمان آن، در ذهن آدمیان شکل گرفته و نمایانگر کوشش خیال انسان در توجیه جهان آفرینش، آفرینه‌ها و آفریده‌های گوناگون است. فردوسی شاعری خردگراست و اسطوره خرد را برنمی‌تابد و روندی مابعدالطبیعی و فراتر از طبیعت معتاد را ارائه می‌کند. بنابراین معلوم می‌شود که فردوسی را نقل اساطیر خوش نمی‌آمده و همواره کوشش او بر این بوده که سخن خود را به اسطوره نیالاید. پس بیشتر داستان‌های شاهنامه برگرفته از روایات پهلوانی، فولکور قومی و تاریخ‌اند (سرامی، ۱۳۶۸: ۶۲-۶۳). در داستان کاوه‌آهنگر اگر چه اسطوره با تاریخ آمیخته شده، اما فردوسی با این کار به دنبال دستیابی به هدفی بزرگ است. او با استفاده از نمادهای گوناگون، تاریخ واقعی دوران خود را به نمایش گذاشت و با سرودن این داستان که نخستین بخش اثرش است، رسالتی عظیم را آغاز کرد. فردوسی بخش‌هایی از این افسانه که در آن دو مار از شانه ضحاک رویده، یا ضحاک دارای سه سر است و یا برای ضحاک سه پوزه و شش چشم قائل بوده‌اند (سرکاراتی، ۱۳۴۹: ۹۲)، نمادین ساخته و در پوشش نماد و تمثیل به مبارزه با شرایط موجود جامعه خویش پرداخته است.

۲-۴-۱- نمادهای اساطیری

۲-۴-۱-۱- مار: مارهای دوش ضحاک به نوعی استعاره از زخم‌های روی دوش ضحاک است و سیری ناپذیری آن‌ها کنایه از سر باز کردن زخم و خارج شدن خونابه و ماده چرکین از آن‌هاست. این مارها به خواست خدا و میانجی‌گری شیطان به وجود آمده‌اند و معنای نمادین آن این است که گناهکار را از عذاب وجدان چاره نیست (سرامی، ۱۳۶۸: ۹۷۶). همچنین مارهای ضحاک نماد اندیشه مسموم و خطرناک است (وزیری، ۱۳۸۷: ۲۲۴).

۲-۴-۱-۲- اهریمن: اهریمن نمادی از انسان شرور است. لازمه طبیعت ابلیس، فریب

مردم است و بستن چشم حقایق بین و ربودن عقل عاقبت اندیش ملت‌ها (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۶: ۷۷). بوسه زدن پی‌درپی اهریمن بر دوش‌های ضحاک در واقع نشان‌دهندهٔ همنشینی با انسان بد سرشت است. چنانکه بدخواهان همواره هم‌ردهٔ اهریمن خوانده می‌شوند.

۲-۴-۱-۳- جوی خون: جاری ساختن جوی خون نشان خونخواری است. جاری ساختن جویی از خون آدمیان به ستمگری و تبهکاری بیش از اندازهٔ ضحاک اشاره دارد. او برای واداشتن و فرمانبرداری کسان، سنگدلانه به کشتار مخالفان و شورشیان می‌پرداخت.

۲-۴-۱-۴- زندگی جاودان: زندگی جاودان ضحاک و بازداري سروش از کشتن او، اشاره به گرفتاری همیشگی وی در عذابی جاودان دارد که رنج‌آورتر و وحشتناک‌تر از مُردن است. ضحاک ستمگر و خودکامه، هیچ‌گاه نباید به آرامش برسد.

۲-۴-۲- نمادهای واقعی

۲-۴-۲-۱- پدرکُشی: پدرکُشی، نماد ستمگری و قدرت‌طلبی است. این امر پیوسته در درازنای تاریخ ایران روی داده و کسان بسیاری برای رسیدن به پادشاهی و به دست آوردن قدرت، بستگان نزدیک خود، همچون پدر و برادر خویش را کشته‌اند. پدرکُشی در این داستان نمایانگر شدت پلیدی است و نهایت جرم و جنایت ضحاک را می‌رساند.

۲-۴-۲-۲- گاو: گاو برمایه، نشانهٔ زیستن و نماد آفرینش است. پرورده شدن فریدون توسط گاو برمایه، نشان فریادرسی آفریدگار است (سرامی، ۱۳۶۸: ۹۷۹). بیسه و گاو برمایه، مایهٔ زندگی، رامش و آبادانی است (وزیری، ۱۳۸۷: ۱۴۷). بنابراین هدف ضحاک از کشتن گاو برمایه نشان دادن تباهی و ویرانی است.

۲-۴-۲-۳- البرزکوه: کوه البرز، در اوستا با نام هراثیتی، هرا، در ترجمهٔ پهلوی هَرَبْرز و در فارسی دری آلبرز است. در ادبیات مزدیسنا، البرز یا هرا یا هراثیتی دارای ارجمندی ویژه خود است، زیرا زیستگاه و گذرگاه بسیاری از پهلوانان و ایزدان مینوی است (وزیری، ۱۳۸۷: ۲۱۷). در ادبیات ایران «کوه البرز» همواره با خورشید که رمز جاودانگی و زایش دوباره است، تقارن دارد (زمردی، ۱۳۸۵: ۵۵). بنابراین فریدون از خاور و «البرز کوه» می‌شورد.

۲-۴-۲-۴- فریدون: نماد پاکی و فرهنگندی و گویا در افسانه‌ها با عیسی^(ع) و موسی^(ع) و یوسف^(ع) همسان و هم‌آورد ضحاک است. فریدون یک تن نیست، فریدون یک ملت است (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۶: ۹۷). هرا آنچه در ضحاک که آفریده‌ای اهریمنی است، زشت، پلید و

نازیباست، در فریدون که پهلوانی فرهمند و شهریاری فرخ است، زیبا، پاک و سودآور است. از رویارویی این دو نماد ناساز و ستیهنده است که حماسه مایه می‌گیرد و می‌گسترده. زیرا، بدان سان که گفته آمد، حماسه جز ستیز ناسازها نیست (کزازی، ۱۳۷۰: ۱۳-۱۵).

۲-۴-۲-۵- کاوه: نماد ظلم‌ستیزی، دادخواهی و مبارزه آگاهانه است. زمانی که اختناق و خفقان به اوج خود رسیده و کسی را یارای اعتراض نبود، کاوه شورش کرد.

۲-۴-۲-۶- گُندرو: نماد انسانی چاپلوس است که ضحاک را به جنگ با فریدون برمی‌انگیزد.

۲-۴-۲-۷- درفش کاویانی: نماد پیروزی و پایداری است. این درفش پیش‌بند چرمی کاوه است که آن را بر سر نیزه بسته و از آن به عنوان پرچم استفاده کرد.

۲-۴-۲-۸- ضحاک: نماد فردی اهریمنی، خودکامه و ستمگر است. به علت همنشینی با انسان‌های شرور و بدخواه- که اهریمن نماد آنهاست- پدر خود را می‌کشد و به قدرت می‌رسد. او نیز زندگی جاودان دارد و کشته نمی‌شود زیرا نماد اندیشه فاسد و بیمار است.

۲-۴-۲-۹- آهن: نماد پایداری و چیرگی در جنگاوری است. به همین علت اولین کار فریدون در مبارزه با ضحاک ساختن ابزار جنگی و گرز آهنین گاو پیکر است.

۲-۵-۲ - تشخیص بخشیدن به عنصر اندیشه در حوزه طرح آرمان‌ها

در نظام اندیشه فردوسی سه بخش عمده، قابل تشخیص است که در داستان کاوه آهنگر و ضحاک ماردوش می‌توان این سه نوع اندیشه را مشاهده کرد.

۲-۵-۲-۱- اندیشه‌هایی که بازتاب واقعیت‌های اجتماعی شاعر است

با توجه به شخصیت جنگ‌طلب، زراندوز و متعصب سلطان محمود غزنوی، اوضاع و شرایط زندگی مردم زمانه فردوسی بسیار دشوار و دردناک بود. جنگ‌های پی‌درپی محمود، نیازمند هزینه‌های گزاف و مالیات‌های سنگینی بود که از مردم به زور گرفته می‌شد. ناامنی، هرج‌ومرج، فقر و تنگدستی، کشتار و تاراج، دست‌درازی به مال و ناموس مردم، بردگی و سوءاستفاده از زنان و کودکان و... که نتیجه هوسرانی‌ها و خودکامگی‌های محمود و یورش‌های پیاپی او به بهانه گسترش دین اسلام بود، در حقیقت با هدف زراندوزی و کسب ثروت بود. بدیهی است در چنین دوره‌ای که تازیان تاخت و تاز و ترکان خودکامگی می‌کردند و مردم ستمدیده این سرزمین همه ماجراهای خونین و خسارت‌های سنگین را اشارت تقدیر

و ادارهٔ سرنوشت می‌پنداشتند، کانونی جهت برافراشتن پرچم غرور ملی و انگیزش مردم به پویش و ایستادگی در برابر بیگانگان و تاراجگران، ضروری و اجتناب ناپذیر می‌نمود. این کانون چیزی جز بیدار ساختن مردم از طریق ترویج حماسه‌های ایرانی نبود و در آن دوره، ابوالقاسم فردوسی انجام این وظیفهٔ مهم را بر دوش گرفت و آن را به بهترین نحو به پایان رسانید.

نخستین داستانی که فردوسی به نظم کشید، داستان کاوه و ضحاک بود. او از این کار به دنبال اهدافی ویژه بود. اندیشه‌ای که ظلم و ستم ایران آن دوره را در قالب شخصیت ساختگی ضحاک نمایان می‌ساخت و رفتار خشونت بار تازیان را -که ضحاک نماد آن‌هاست- در قالب این داستان نشان می‌داد. بدینسان ضحاک به عنوان پادشاهی خودکامه و ستمگر معرفی شده و اوضاع و شرایط ناگوار مردم در آن آشکارا به نمایش درمی‌آید. تصویری که فردوسی از این دوران ارائه می‌دهد، همهٔ جنبه‌های حکومت‌های خودکامه را در خود دارد. ستم، بیدادی، نادانی، انحرافات اجتماعی، خشونت، تجاوز، کشتار، زندان، دورویی و دروغ، ویژگی‌هایی است که ضحاک به عنوان حاکمی خودکامه در حکومتش دارد:

چو ضحاک بر تخت شد شهریار برو سالیان انجمن شد هزار
هنر خوار شد، جادویی ارجمند نهان راستی، آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز به نیکی نبودی سخت، جز به راز
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۵۵).

۲-۵-۲- آرزوهای شخصی که فردوسی برای تحقق آن مبارزه می‌کند

فردوسی فردی دادخواه و ظلم‌ستیز است که در برابر ستمگران و خودکامگان می‌ایستد. در آن روزهای زبونی و سرافکنده‌گی، آن آزادمرد دانادل یک تنه به یاری ایران برخاست و طبع توانا و اندیشهٔ آفرینندهٔ خویش را در خدمت احیای مفاخر ایران و ایرانی نهاد. او تصمیم گرفت با سرودن داستان‌های ملی و تاریخ باستانی سرشار از عظمت و غرور و فرّ و شکوه، افتخارات فراموش شدهٔ دوران سرافرازی را به یاد ایرانیان بیاورد و روح آزادگی و گردن‌فرازی و بزرگواری را در آنان بدمد و عشق به ایران و خشم و بیزاری از دشمنان ایران را در دل‌های آنان برانگیزد. فردوسی در میهن‌دوستی، سری پرشور داشت. به قهرمانان و دلاوران کهن عشق می‌ورزید و از آن‌ها که به ایران گزند رسانده بودند، بی‌زاری می‌جست (زرین‌کوب، ۱۳۸۴

۳۹). او در سرودن شاهنامه، به دشواری‌ها و گرفتاری‌های سرزمین ایران پیش و پس از اسلام نگاه می‌اندازد. فردوسی در استبداد و خفقان مطلق جامعه که سرنوشت محتوم فرد معترض بی‌تردید مرگ بود، مبارزات خود را آشکارا و پنهان آغاز کرد و مخالفت و اعتراض خود را به شیوه‌ای نظری در کتابی با داستان‌هایی در مورد شاهان و ایران باستان به نام شاهنامه گرد آورد.

برای نمونه در داستان کاوه‌آهنگر، ابتدا استبداد و اختناق شدیدی را که در همه جامعه سایه گسترانیده به تصویر می‌کشد و سپس در شرایطی که کسی را یارای اعتراض نیست، شخصیت مبارزی چون کاوه را به اعتراض و شورش وا می‌دارد چنانکه گستاخی او نابخشودنی و مرگ، سرنوشت ناگزیر اوست. این شیوه پردازش نشان‌دهنده نگرش و اندیشه ویژه فردوسی و گویی شخصیت کاوه نماد خود شاعر است. فردوسی معتقد است، ستم ناپایدار و سرانجام خودکامگان نابودی است. بنابراین، جمشید تاوان خودخواهی و فریفته شدن خود را پرداخته و با بی‌رحمی کشته می‌شود. همچنین می‌بینیم که مردم، جامعه سیاه و منحرف را تاب نمی‌آورند و حکومت ضحاک که خود در نتیجه نارضایتی از حکومت جمشید شکل گرفته، دوباره با پیدایش یک اندیشه تحول‌آفرین درهم پیچیده می‌شود. ضحاک توسط فریدون در کوه دماوند برای همیشه گرفتار می‌شود؛ زیرا، او نماد اهریمن و بدخواهی است و هیچگاه جهان از نیروهای اهریمنی و بدسرشت خالی نمی‌شود:

به یزدان هر آن کسی که بدنا سپاس
به دلش اندر آید ز هر سو هراس
به جمشید بر، تیره گون گشت روز
همی کاست آن فرگیتی فروز
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۴۵).

منش والا و آزادگی، از آرمان‌هایی است که فردوسی در همه زندگی خود به دنبال آن بود. او با مناعت طبع شاهنامه را به پایان رسانید و در مدت سرودن شاهنامه بر خلاف شاعران آن دوره به دربار متوسل نشد و با سختی و رنج فراوان سرودن اثر خود را به پایان برد. او در سرودن شاهنامه نه چشم به صلّه محمود داشت و نه به امید پاداش دیگران بدین کار دست زد. او به دلیل داشتن مواضع فکری و سیاسی مخالف نظام حاکم، مورد تعقیب قرار می‌گیرد. از نظر مواضع اجتماعی، فردوسی تنها فرد سیاسی و ادبی تاریخی فرهنگ ایران است که از طبقه دهقانان (زمینداران) و اعیان ایران برخاسته و همه ثروت خود را در راه این مبارزه صرف

کرده است (رضاقلی، ۱۳۷۰: ۳۳).

۲-۵-۳- اندیشه‌هایی که نمایانگر آرمان‌های زمانه فردوسی است

آزادی و آزادگی، استقامت و ظلم‌ستیزی، دادخواهی و حق‌طلبی، وحدت و اتحاد را می‌توان از جمله خواسته‌های آرمانی زمانه شاعر دانست. فردوسی با تأثر از عوارض و رفتارهای ناپسندی که بیگانگان در این سرزمین اعمال می‌کردند، به گردآوری و تدوین داستان‌ها و افسانه‌هایی پرداخت که به نوعی روحیه سلحشوری و جوانمردی و حس آزادگی و آزاد منشی در آن‌ها موج می‌زد. حس افتخار و انتقام، عشق به میهن و ملت و علاقه به آیین و کیش است که قهرمانان این حماسه‌ها را به جنگ وامی‌دارد و در همه اعمال آن‌ها، علاقه شدید به زندگی جلوه دارد (زرین‌کوب، ۱۳۸۴: ۴۳). شاهنامه پیکار نژادها نیست، بلکه مبارزه با کژتابی اندیشه‌های حاکم بر نژادهاست، نژادهایی که همه، برگ و بار درخت آفرینش‌اند و کارگزاران این پیکارها، آز، دروغ و خودکامگی و بی‌اخلاقی هستند. شاهنامه میدان برخورد اندیشه‌های خوب و بد است. اندیشه‌های مردمی که از یک ریشه و تبارند (وزیری، ۱۳۸۷: ۸۱).

فردوسی خواهان پایان ظلم و ستم و جنگ و ناامنی در جهان و گسترش داد در جامعه است، بنابراین برای تغییر و دگرگونی جامعه مبارزه می‌کند. این جهان‌بینی به وضوح در شاهنامه قابل مشاهده است. در داستان کاوه‌آهنگر اندیشه آزادی و ظلم‌ستیزی آشکارا دیده می‌شود به طوری که می‌توان گفت هدف از سرودن داستان، برجسته کردن این اندیشه است؛ چراکه آهنگر میانسالی به تنهایی در برابر حکومت ستمگران برخاسته و تحت سلطه درباریان و حاکم ستمگر قرار نمی‌گیرد. همچنین بی‌مرگی ضحاک، نمایانگر اندیشه آرمانی شاعر است که ستمگران با جوانان و اندیشه آنان مخالف‌اند. ضحاک در بند است تا هنگامی که کاوه را جهل و نادانی فراگیرد، او بند بگسلد و جهان را زیر سلطه خود بگیرد. بنابراین جامعه همواره نیازمند انسان‌های آزاده و ظلم‌ستیز است.

نتیجه‌گیری

انسان در طی قرون، همواره با متجاوزین و خودکامگان بسیاری روبه‌رو بوده و در برابر آن‌ها به مقاومت و ایستادگی پرداخته است. پایداری در برابر ستمگران و یا متجاوزان بیگانه بخشی از زندگی متمدنی انسان است. برهمن پایه آثاری که به انسان و طبیعت می‌پردازد، خواسته یا ناخواسته مقاومت را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. ادبیات مقاومت یا پایداری شامل

ادبیاتی می‌شود که به موضوع انسان و پایداری او در برابر انواع ناملایمات طبیعی و بشری می‌پردازد و پیشینه‌ای دیرینه دارد. شاهنامه فردوسی، از برجسته‌ترین آثار ادبیات پایداری محسوب می‌شود که به شرح مقاومت و پایداری انسان می‌پردازد. فردوسی، این دهقان آزاده خراسانی و این ایرانی بیداردل ژرف اندیش، وقتی به فکر سرودن حماسه ملت خویش افتاد که این سرزمین از دو سو در برابر یورش نظامی و سیاسی و فرهنگی بیگانگان بی یار و یاور مانده بود: از یک سو، خلافت بغداد با عصیبت قومی عربی بر آن بود که فرهنگ و آداب و رسوم و تشخص ملی اقوام تابعه را نابود سازد؛ از دگرسو، اقوام تازه نفسی از آن سوی جیحون سر برآورده بودند و خاندان‌های ایرانی را که حامی فرهنگ ملی ایران بودند، یک به یک از میان برمی‌داشتند. داستان کاوه‌آهنگر از برجسته‌ترین بخش‌های شاهنامه است که درونمایه آن مقاومت گسترده و همه‌جانبه مردم در برابر استبداد است. داستان به معرفی ضحاک، حاکم ستمگر و استبداد، خفقان و فساد حاکم در جامعه و رنج و سختی مردم می‌پردازد. همچنین مسائلی چون دادخواهی، ظلم‌ستیزی، مخالفت و خیزش همگانی را مطرح کرده و با استفاده از نمادهای ویژه‌ای حوادث و وقایع زمانه خود را به نمایش گذاشته و عناصر رهایی از استبداد و خفقان جامعه را برجسته کرده است.

کتابنامه

- البرز، پرویز (۱۳۶۹). شکوه شاهنامه در آینه تربیت و اخلاق پهلوانان، تهران: دانشگاه الزهرا.
- اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۸۵). زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران: ابن سینا.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۸۱). برگردان روایت گونه شاهنامه فردوسی به نثر، تهران: قطره.
- رستگارفسائی، منصور (۱۳۶۹). بیست و یک گفتار درباره شاهنامه فردوسی، شیراز: نوید.
- رضاقلی، علی (۱۳۷۰). جامعه شناسی خودکامگی، تهران: معراج.
- زمردی، حمیرا (۱۳۸۵). ادیان و اساطیر (در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و منطق الطیر)، تهران: زوار.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۴). با کاروان حله، تهران: علمی.
- سرامی، قدمعلی (۱۳۶۸). از رنگ گل تا رنج خار (شکل شناسی داستان‌های شاهنامه)، تهران: علمی و فرهنگی.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۴۹). جابه جایی اساطیر شاهنامه (مندرج در کتاب سخنرانی های دومین دوره جلسات درباره شاهنامه فردوسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی).
- سعیدی سیرجانی، علی اکبر (۱۳۸۶). ضحاک ماردوش، تهران: بیجا.
- سلیم، غلامرضا (۱۳۸۳). محمود غزنوی، سرآغاز واپسگرایی در ایران، تهران: بلخ.
- سنگری، محمدرضا (۱۳۹۰). ادبیات دفاع مقدس، تهران: صریر.
- شاهنامه پژوهی (مجموعه مقالات) (۱۳۹۰). دفتر دوم، به قلم گروهی از نویسندگان، به کوشش یاسر موحد فرد، تهران: خانه کتاب.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- قدیانی، عباس (۱۳۸۴). تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره غزنویان تا پایان خوارزمشاهیان، تهران: فرهنگ مکتوب.
- مازولف، اولریش (۱۳۸۰). شاهنامه، هویت ایران، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- مدنی، بدرالدین (۱۳۵۰). دریچه‌ای بر کاخ بلند و گزندناپذیر شاهنامه، تهران: اندیشه.
- وزیری، سعید (۱۳۸۷). فردوسی و شاهنامه از نگاهی دیگر، تهران: دیگر.
- وزیری، عبدالله (۱۳۶۹). فریدون و پسرش، تهران: وزیری.